

نقش کارکيا ميرزا علي در تفکر شيعی شاه اسماعيل صفوی

دکتر عباسقلي غفاری فرد

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
تهران، ایران

چکیده

شاه اسماعيل اول صفوی (۹۰۷-۹۳۰ ه.ق) پس از نشستن بر تخت سلطنت در تبریز، مذهب شيعه دوازده امامی را رسمی اعلام کرد. پدران شاه اسماعيل دارای مذهب سنی و مرشد طریقت صفوی بودند. شاه اسماعيل از مذهب پدران خود کناره گرفت و با عزمی راسخ به ترویج مذهب شيعه پرداخت. در جلب او به مذهب شيعه، کارکيا ميرزا علي حاکم لاهیجان نقش اساسی داشت. این مقاله به بررسی شکل گیری تفکر شاه اسماعيل در راستای مذهب شيعه در لاهیجان می پردازد.

کلید واژگان: شيعی شاه اسماعيل، کارکيا ميرزا علي، نجم الـمـین مسعود، شمس الـمـین لاهیجی

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

شیخ صفی ال مدّین نیای پنجم شاه اسماعیل پیرو مذهب سنت بودجانشینان شیخ صفی ال مدّین تا شاه اسماعیل، یعنی صدرال مدّین (م ۷۹۴ ه. ق.)؛ خواجه علی (م ۸۳۰ ه. ق.)؛ شیخ ابراهیم (م ۸۵۱ ه. ق.)؛ شیخ جنید (م ۸۶۴ ه. ق.)؛ و شیخ حیدر (م ۸۹۳ ه. ق.) تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده، هیچ یک پیرو مذهب شیعه نبوده اند و در منابع تاریخی پیش از پادشاهی شاه اسماعیل، به این موضوع اشاره نشده است. بدیهی است اگر در ابع تاریخ پس از روزگار شاه اسماعیل، سخنی از تشیع نیاکان او به میان آمده باشد دارای اعتبار نخواهد بود. بوطریقت صفوی از روزگار شیخ صفی ال مدّین (م ۷۳۵ ه. ق.) تا روزگار جنید بیشتر روحانی و معنوی بوده اما از آن پس تحولی در این طریقت روی داده است، به این معنی که شیخ جنید تلاش کرده طریقت روحانی را به سلطنت دنیایی و اقتدار تبدیل کند و البته این تحول ربطی به مذهب تشیع یا تشیع نداشته زیرا مذهب و طریقت دو مقوله جدا از یکدیگر بود. دانش‌پژوه صفی الدین و جانشینانش تا شیخ جنید با پیروی از مذهب تشیع بر سجاده ارشاد نیز تکیه داشتند؛ شیخ جنید و شیخ حیدر نیز به همین شیوه، مرشد طریقت صفوی به شمار می رفتند. منتها به فکر سلطنت و اقتدار دنیوی نیز افتاده بودند. اما شاه اسماعیل ضمن تکیه بر سجاده ارشاد طریقت صفوی، مذهب خود را تغییر داد و به مذهب شیعه گروید. بنا براین، شاه اسماعیل ضمن کسب اقتدار دنیوی، وارث سجاده ارشادی شد که جنید آن را به سلطنت طلبی تغییر داده بود. شیخ جنید نخستین کسی بود که چنین تحولی در طریقت صفوی ایجاد کرد:

«سیرت اجداد را تغییر داد و مرغ و سوس در آشیانه خیالش بیضه هوای مملکت داری نهاد لاجرم در فضای سودا پرواز کرد و با ز فکر را جهت صید مملکت هر ساعت به تسخیر بومی و کشوری میفکند»^۲

به این ترتیب، جنید بی آن که به مذهب شیعه در آید، طریقت صفوی را به سوی غالیگری سوق داد. شیخ حیدر پسر شیخ جنید و پدر شاه اسماعیل بی آن که سخنی از مذهب شیعه به میان آورد، طریقه تحول یافته طریقت صفوی را از پدر به ارث برد و این طریقت در دوره او به «طریقه حیدری» معروف شد. در باره این طریقه گفته اند:

«به زعم و اعتقاد آنها [پیروان طریقت حیدری] جزئی از اجزاء الوهیت خداوندی به امام علی علیه السلام حلول کرده و توانسته به واسطه همین قدرت، ببول خدای بکنند سپس به سیدالشهداء و از او هم به امام زین العابدین (ع) امام م حمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) و سپس به ابوالسادات^۳، یعنی امام موسی کاظم (ع) انجام به امام ابومحمد حمد ابوالقاسم حمزه ج مدامجد شیخ صفی ال مدّین رسیده است. بعد از امام ابومحمد حمد القاسم حمزه، امامت مقطوع و منقلب به مشیخت شده و به احمد الاعرابی و به همین واسطه به جلال الحق حیدر ثانی [شیخ حیدر] حلول کرده است

وجلال الحق خواسته است که این قدرت را ظاهر سازد. چون از جانب حق اجازتی به آن درجه نداشته موفق به مقصود نشده است. حضرت شاه اسماعیل که ظهور کرده به اجازت یزدان پاک، مذهب حق را شایع ساخته است. شیخ کمر بسته از خانواده حیدریه مالک الرقاب و مسلط برجان و مال و اعیال و اولاد مریدان است و از هر چیز که انسان متمتع میشود حق خمس دارد و خمس را عیناً یا بدلاً^۴ گرفتن در اختیار شیخ است.»

این غالیگری در روزگار خود شاه اسماعیل به جایی رسید که مریدان جایگاه مرشد طریقت صفوی را تا درجه الوهیت بالا بردند:

«مردم، به ویژه سربازان، این صوفی [شاه اسماعیل] را دوست دارند و جایگاه او را تا درجه الوهیت بالا می برند. اکثر سربازانش بدون زره به میدان می روند و آرزو می کنند که سرورشان اسماعیل آنان را حین جنگ تماشا کند. عده ای دیگر نیز بدون زره به جنگ می روند و شوق جانبازی در راه پادشاه خود دارند. با سینه های برهنه یورش می برند و فریاد می زنند شیخ، شیخ.»^۵

به هر حال، شیخ جنید و شیخ حیدر در راه کسب سلطنت و اقتدار دنیوی تلاش های زیادی به عمل آوردند تا جایی که شاید بتوان گفت بسترهای لازم برای تأسیس سلطنت صفوی را آنها آماده کردند و شاه اسماعیل تخت و تاجی را تصاحب کرد که راه آن را شیخ جنید و شیخ حیدر هموار کرده بودند. شیخ جنید در راه هدف کشته شد و شیخ حیدر نیز به همان سرنوشت دچار شد. هنگامی که شیخ حیدر کشته شد، اسماعیل یک سال بیشتر نداشت. سپس به فرمان سلطان یعقوب، او را به همراه برادران و مادرش در شیراز، در قلعه استخر زندانی کردند (۸۹۴ ه. ق) از آنجا که میان فرمانروایان آق قویونلو بر سر سلطنت منازعه در گرفته بود، رستم بیگ بن مقصود بیگ بن امیر حسن بیگ (اوزون حسن) پسران حیدر را از زندان آزاد کرد و با کمک آنها بر رقبا پیروز شد. اما به زودی از قدرت آنها نگران شد و سلطانعلی پادشاه برادر بزرگ اسماعیل را کشت. پس از آن بود که اسماعیل به گیلان و به لاهیجان گریخت.^۶

کارکیا میرزا علی

کارکیا میرزا علی از سادات آل کیا بود. این سلسله از نوادگان امام چهارم، زین العابدین (ع) بودند که از جور و ستم خلفای عباسی گریخته به مازندران آمدند و در آنجا حکومت های مستقلی تشکیل دادند. پد امیر کیا ج مد سادات کیای لاهیجان برای نخستین بار از ملاط گیلان خروج کرد و در اشکور و کلارستاق به تبلیغ مذهب شیعه پرداخت. پس از در گذشت او، فرزندان او به رهبری پسر ارشد او، پد علی کیا به مازندران رفتند و در سال ۷۷۳ در آمل بنا پد قوام ال مدین مرعشی ملاقلت کیل قیالم^۷ ال مدین مرعشی مرید س پد عزیزال مدین سوغندی از رهبران

نهیضت سربداران به شمار میرفت و حکومت سادات مرعشی را در مازندران بنیان گذاشته بود. آل کیا به کمک مرعشیان توانستند در لاهیجان حکومت سادات آل کیا را برقرار سازند و از ۷۶۹ تا ۱۰۰۰ ه. ق در آنجا حکومت کردند. کار کیا میرزاعلی پسر کار کیا م. حمّد بود^{۱۱} که در ۸۴۷ هجری به دنیا آمد^{۱۲}. پس از فوت کار کیا ناصر در ایشکوش کار کیا م. حمّد جانشین وی شد و پس از درگذشت کار کیا م. حمّد، کار کیا میرزاعلی در ۸۸۳ ه. ق به حکومت رسید.^{۱۳}

اسماعیل در لاهیجان

اسماعیل هنگامی که در لاهیجان به دیدار کار کیا میرزاعلی نائل شد هشت ساله بود، یعنی در سنّی قرار داشت که هر چیزی در صفحه سفید ذهن او نقش دیر پای می بست و به اصطلاح کالاً نقّش فی الحجّجشده و به عبارت دیگر سنّ او، سنّ آموزش بود. تا این زمان اسماعیل آموزه های شیعی نداشت و می توان گفت که وارث افکار طریقت غالبگرانه جنید و حیدر بود. هنگام کشته شدن پدرش، شیخ حیدر، او یک سال بیشتر نداشت و مادرش عالم شاه بیگم مسیحی به شمار می رفت. او در آنش نیز به دلیل خویشاوندی با ترکمانان سنّی مذهب آق قویونلو، از مذهب آن ها پیروی می کردند.

آموزه های شیعی اسماعیل از لاهیجان آغاز شد و «لاهیجان در ایجاد تعصب مذهبی در اسماعیل مهمترین و مؤثرترین نقش را داشته است». اسماعیل هنگام ورود به لاهیجان هشت ساله بود و برای فرا گیری آماده بود.^{۱۴}

مورخان عثمانی نیز به درستی بر این گفته تأکید کرده اند، از جمله صاحب اخبار الدول نوشته که رافضیان [شیعیان] گیلان عمل رفض را به اسماعیل آموختند. نویسنده اخبار الدول معتقد است که راه و رسم دیرین مشایخ صفویه با عقیده اهل سنّ متناسب بوده اما تعلیمات سادات آل کیا موجب شده تا اسماعیل با عدول از باورهای صوفیانه به باورهای شیعی گرایش پیدا کند.^{۱۵}

کار کیا میرزا علی، شمس ال مدین لاهیجی^{۱۶} را که عالمی برجسته در مذهب شیعی به شمار می رفت برای آموزش دادن به اسماعیل برگزید و به گفته روملو، شمس ال مدین لاهیجی قرائت قرآن را به اسماعیل آموخت. این معلم چنان تأثیری بر اسماعیل گذاشت که بنیانگذار سلسله صفوی پس از جلوس بر تخت سلطنت بی درنگ او را به مقام «صدارت» برگزید و به گفته خواند امیر، تمام موقوفات مملکت را در اختیار شمس ال مدین لاهیجی قرار داد و شمس ال مدین «ابواب دین پروری بر گشاد» جمله اخیر می تواند به معنی تبلیغ آیین شیعی از سوی شمس ال مدین لاهیجی در آغاز سلطنت شاه اسماعیل بوده باشد. صدر در روزگار صفویه رئیس نهاد مذهبی بود و قدرت او از تشکیلات سیاسی سرچشمه می گرفت. در دوره صفویان نخستین، صدر و دیگر اعضاء طبقات

مذهبی امور نظامی را اداره می کردند.^{۱۹} این گفته هم می توان استنباط کرد که تأثیر شمس ال مدین لاهیجی به عنوان معلم شاه اسماعیل چنان زیاد بوده که او را در امور دین و امور نظامی دخالت داده است.

نجم ال مدین مسعود

یکی دیگر از کسانی که در آموزه های اسماعیل در لاهیجان نقش مهمی داشت، زرگری بود به نام نجم ال مدین مسعود که از بزرگان و اشراف رشت به شمار می رفت. هم مع لم اسماعیل شد و به او درس حکمت و نجوم و ریاضی می آموخت. نجم ال مدین مسعود نیز پیرو مذهب شیعه بود و در طول اقامت اسماعیل در لاهیجان، همچنان با او حشر و نشر داشت. نجم ال مدین مسعود پس از حرکت اسماعیل از لاهیجان، در گیلان باقی ماند. اما کوسه عباس سپهسالار حاکم رشت، امیره اسحاق، که می دانست نجم ال مدین مسعود پیرو مذهب شیعه است، امیره اسحاق را به کشتن او ترغیب کرد. کوسه عباس پیرو آیین سنی بود و نسبت به این مذهب تعصب داشت. نجم ال مدین مسعود پس از این تصمیم از گیلان گریخت و به نزد شاه اسماعیل رفیقکار شیعی و مع لمی نجم ال مدین مسعود چنان شاه اسماعیل را تحت تأثیر قرار داده بود که او را به عنوان «وکیل نفس نفیس همایون»^{۲۰} قرار داد. او تمام مملکت به دست نجم ال مدین مسعود افتاد و «پایه قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام درگذشت و درگاه خلاق ملاذش بيمين تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت»^{۲۱}.

اگر چه برخی از مورخان (از جمله سیوری)، انتصاب نجم ال مدین مسعود به مقام «وکالت نفس نفیس همایون» را اقدامی سنجیده از سوی شاه اسماعیل برای جلوگیری از تقویت بیشتر قزلباش و عناصر کهن، دانسته اند، زیرا نجم ال مدین مسعود از اهالی گیلان و عنصری ایرانی به شمار می رفت؛ اما دلیل مهم انتخاب نجم ال مدین مسعود به مقام مذکور می تواند متأثر از آموزش های شاه اسماعیل از او در دوران کودکی و احساس یک متعلم نسبت به مع لم خود بوده باشد.^{۲۲}

نتیجه

نیاکان شاه اسماعیل هرگز گرایش به مذهب شیعه نشان نداده و سخنی از آن به میان نیاورده اند. روزگار شیخ صفی ال مدین تا جلوس شاه اسماعیل بر تخت سلطنت یعنی از ۷۰۰ هجری تا ۹۰۷، جنبه های اعتقادی صفویه را عمدتاً همان طریقت صفوی تشکیل می داد و این طریقت تا روزگار شیخ جنید، طریقه معنوی بر مبنای پابندی به شریعت و مذهب سنی بوده و بیشتر هدف معنوی و روحانی داشته است. با تکیه شیخ جنید بر سجاده ارشاد، طریقت آرام و معنوی، ضمن

پایبندی به مذهب سنی، به سلطنت طلبی و دیاداری و خشونت گراییده و شیخ جنید و شیخ حیدر جان خود را در راه این طریقت تحول یافته گذاشته اند. شاه اسماعیل در پی منازعات در میان خاندان حاکم آق قویونلو و کشته شدن پدرش حیدر و در صغر سن آموزه مذهبی و طریقتی محکمی نداشته است. درست در همین هنگام به لاهیجان پناهنده شده و در آنجا کار کیا میرزا علی حاکم شیعی آن شهر و شمس الدین لاهیجی و نجم الدین مسود، آموزه های شیعی را در ذهن او جای داده اند.

پی نوشت

شیخ صفی الدین سنی شافعی بوده و در کتاب صفوة الصفا به روشنی بر سنی بودن او تأکید شده است. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۸۶، تاریخ ایران (از ساسانیان تا افشاریه)، تهران، انتشارات فردوس، ص ۷۶-۷۷؛ کسروی، احمد، ۱۳۷۹، شیخ صفی و تبارش، تهران، انتشارات فردوس، در بیشتر صفحات.

۲- الخنجی الاصفهانی، فضل الله بن روزبهان بن فضل الله، ۱۳۷۹، تاریخ عالم آرای امینی، به کوشش مسعود شرقی، تهران انتشارات خانواده، ص ۲۸۹-۲۸۸.

۳- اصطلاح لؤلؤ سادات» از آن روی ذکر شده که صفویه به ناروا خود را به امام هفتم، موسی کاظم (ع) منتسب ساخته و در پی کسب سیادت بر آمده اند. چنانکه از سیاق عبارت برمی آید، پیروان طریقه حیدریه، به ائمه بعد از امام هفتم نیز معتقد نبوده اند زیرا به باور آنها امامت در امام موسی کاظم منقطع شده و پس از آن «شیوخ الشیین» ائمه بوده اند. برای آگاهی بیشتر در باره اصل و نسب صفویه، نگاه کنید به غفاری فرد، ۱۳۸۶، ص ۹۵-۹۳؛ کسروی، ۱۳۷۹، بیشتر صفحات.

۴- ارزنة الرومی [اسپنا قچچ] مدعارف بن حاج محمد شریف، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، نسخه خطی کتابخانه ملک، ۳۲-۳۴.

۵- امیری، منوچهر [مترجم]، ۱۳۴۹، سفرنامه های ونیزیان در ایران، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص ۳۲۳.

شیخ جنید جلد شاه اسماعیل، پسر ششم شیخ ابراهیم بود. شگفت است که جهانشاه قراقویونلو، فرمانروای شیعی مذهب ایران، با او دشمنی داشت. اگرچه برخی از نویسندگان از جمله هیئتس، والتر، ۱۳۶۱، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ص ۲۲-۱۵، این دشمنی را ناشی از نگرانی جهانشاه تعبیر کرده است، اما نقش مذهب نیز

نمی‌تواند در این مورد نا دیده انگاشته شود، به ویژه آن که شیخ جنید در برابهدتدات جهانشا و شیعی مذهب، با امیرحسن بیگ (اوزون لقسقون) و سنی مذهب، متحد شده است، به هر حال شیخ جنید پس از دریافت اخطار از سوی جهانشاه برای ترک اردبیل، ابتدا به دیاربکر رفت و در آنجا از سلطان عثمانی کمک خواست اما سلطان مراد دوم تقاضای او را نپذیرفت. جنید در نهایت به نزد امیر حسن بیگ رفت و از سوی او مورد استقبال قرار گرفت. ازدواج شیخ جنید با خدیجه بیگم خواهر امیر حسن بیگ، این اتحاد را محکم تر ساخت. شیخ جنید که دیگر طریقت صفوی را به سلطنت طلبی و دنیاداری تغییر داده بود، معمولاً به قصد غارت به جنگ چرکس ها و گرجی ها می رفت و به این جنگ ها عنوان «غزا» و «جهاد» می داد. جنید در سرراه خود به غارت می پرداخت، از جمله هنگامی که از شروان می گذشت، طبرسران را غارت کرد و امیرخلیل اللمه حاکم شروان نگران شد که مبادا جنید قلمرو او را نیز غارت کند. بنابراین، با جنید به جنگ پرداخت و جنید در این جنگ کشته شد (۸۷۳ ه. ق). شیخ حیدر پسر شیخ جنید پس از کشته شدن پدرش، تحت سرپرستی دایی خود امیرحسن بیگ قرار گرفت. او همواره به فکر انتقام قتل پدر بود و به تقلید از شیخ جنید در ۸۸۸ تصمیم به «غزا» گرفت و برای جنگ با چرکس ها عازم داغستان شد. پس از پیروزی در این ننگه به فکر گرفتن انتقام پدر از فرخ یسار شروانشاه پسر امیرخلیل اللمه افتاد. اما پیروانش به بهانه خستگی ناشی از جنگ او را از آن تصمیم منصرف کردند. در این میان سلطان یعقوب از قدرت یابی شیخ حیدر نگران شد و وبا فرخ یسار پدر زن خود، بر ضد حیدر اقدام کرد. در جنگی که در طبرسران اتفاق افتاد شیخ حیدر کشته شد (رجب ۸۹۳ ه. ق) برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به الخنجی الاصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۸-۲۸۵).

۷- پس از کشته شدن شیخ حیدر، اسماعیل را همراه مادر و برادرانش سلطانعلی پادشاه و ابراهیم در قلعه استخر فارس زندانی کردند. چون سلطان یعقوب در ۸۹۶ ه. ق درگذشت، میان امرای آق قویونلو اختلاف افتاد. گروهی میرزابایسنقر پسر سلطان یعقوب گروهی مسیح میرزا پسر امیرحسن بیگ و عمومی بایسنقر را به پادشاهی برداشتند. در جنگ میان دو گروه، مسیح میرزا کشته شد و بایسنقر بر تخت سلطنت نشست. رستم بیگ پسر مقصود بیگ و نوه امیرحسن بیگ از دیگر مدعیان تخت و تاج با میرزابایسنقر به مخالفت برخاست و تصمیم گرفت از پسران حیدر کمک بگیرد. بنابراین، آنها را به تبریز فراخواند و سپس به شروان فرستاد. رستم بیگ با کمک پسران حیدر به پیروزی دست یافت. اما چون از کثرت پیروان صفویه نگران بود در صدد کشتن آنها

برآمد. سرانجام سلطانعلی پادشاه برادر بزرگتر در جنگ کشته شد و اسماعیل را سران قزلباش ابتدا به اردبیل بردند و سپس او را به سوی گیلان فراری دادند. اسماعیل نخست به حضور امیره اسحاق حاکم سنی مذهب رشت رفت و پس از اقامتی هفت تا سی روزه، به لاهیجان عزیمت کرد. یکی از علل این تصمیم ناتوانی امیره اسحاق در نگهداری از اسماعیل در برابر آق قویونلو بود، در حالی که کارکیا میرزاعلی از نظر بزرگی خاندان و سابقه دودمان بر تمام حکام گیلان برتری داشت. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به جهانگشای خاقان (نویسنده ناشناس)، ۱۳۶۴، با مقدمه الله دتا مظطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ص ۳۰-۲۵؛ خواندامیر، غیاث ال مدین بن همام ال مدین الحسینی، ۳۵۳، طبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر م. حمّد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ج ۴، ص ۴۴۱-۴۳۴؛ نوائی، عبدالحسین - غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۸۶، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران، انتشارات سمت، ص ۵۷-۵۳).

۸- رابینو، ه. ل. ۱۳۶۴، فرمانروایان گیلان، ترجمه م. پ. جکتاجی-رضا مدنی، رشت، نشر گیلکان، ص ۲۵-۲۴.

مرعشی، س. ۹- یدّ ظهیرال مدین بن سید نصیرال مدین، ۱۳۶۴، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات اطلاعات، ص ۳۷۹.

۱۰- آژند، یعقوب، ۱۳۶۵، قیام مرعشیان، تهران انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۷؛ رابینو، ۱۳۶۴، ص ۲۵-۲۴. کاراکلی- حمّد بن ناصر بن محمّد بن هادی بن علی کیا.

۱۲- مرعشی، ۱۳۶۴، ص ۲۵۷.

۱۳- همان کتاب، ص ۴۰۹.

۱۴- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۷۵، شاه اسماعیل اول: پادشاهی با اثرهای دیرپا در ایران و ایرانی، تهران شرکت سهامی انتشار، ص ۲۴۴.

۱۵- رحیم زاده صفوی، ۱۳۴۱، زندگانی شاه اسماعیل صفوی، تهران، انتشارات خیام، ۱۱۷.

۱۶- به گفته خواندامیر (۱۳۵۳)، ج ۴، ص ۴۶۸، شمس ال مدین جیلانی.

۱۷- روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۹، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بابک، ص ۲۰.

۱۸- خواندامیر، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۴۶۸.

۱۹- سیوری، م. راجر، ۱۳۸۲، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ترجمه عباسقلی غفاری فرد-
م. حمّدباقر آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۲۶.

۲۰- «وکیل نفس نفیس همایون» در وهله نخست به جانشین شاه در زمینه اقتدار مذهبی و روحانی اشاره دارد. صاحب این مقام، نقش برجسته ای در امور سیاسی ایفاء میکرد و یکی از فرماندهان بزرگ نظامی به شمار می رفت. در روزگار پادشاهی شاه اسماعیل، «وکیل نفس نفیس همایون» معنی جانشین، معاون یا نماینده شاه داشت. پس از شکست چالدران دیگر ذکری از این عنوان به میان نیامده است. (نگاه کنید به سیوری، راجر، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷-۱۱۳).

۲۱- خواندامیر، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۴۹۱.

۲۲- سیوری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی